

اگر عاطفه پاری کند

چهارجستار از زبان و خاطره در سال های تبعید

جوزف برودسکی | ترجمه ی طه ورا آیتی



برودسکی، جوزف، ۱۹۴۰-۱۹۹۶م. Brodsky, Joseph	سرشناسه:
اگر حافظه یاری کند: چهار جستار از زبان و خاطره در سال‌های تبعید/ جوزف پرودسکی؛ مترجم طه‌ورا آیتی. تهران: نشر اطراف، ۱۳۹۸. ۱۷۵ ص.	عنوان و نام پدیدآور:
۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴-۳۵-۸	مشخصات نشر:
Less than one : selected essays اثر با عنوان "Less than one : selected essays"	مشخصات ظاهری:
شعر جدید - تاریخ و نقد	شابک:
Poetry, Modern history and criticism	وضعیت فهرست:
ادبیات روسی - تاریخ و نقد	نویسی:
آیتی، طه‌ورا، ۱۳۶۸-، مترجم	یادداشت:
PN۱۲۷۱	موضوع:
۸۰۹/۱۰۴	موضوع:
۵۹۳۱۲۷۱	موضوع:
	شناسه افزوده:
	رده بندی کنگره:
	رده بندی دیویی:
	شماره کتابشناسی ملی:

اگر حافظه یاری کند

چهار جستار از زبان و خاطره در سال های تبعید

میرزا محمد دسی ترجمه ی طهراف آتیقی



اطراف

دبیر مجموعه ی جستار روائی: میرزا محمد دسی

ویرایش: محمد سامان جواهریان

بازبینی نهایی متن: امین شیرپور، فاطمه ستوده

دبیر فنی: محمدرضا لریچی

طراح جلد: حمید قدسی

چاپ: کاج - صمغی: نمونه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴-۳۵-۸

چاپ هشتم: ۱۴۰۲، ۱۰۰۰ نسخه

همه ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هر گونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل پرش هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصلح جنوبی، کوچه ی تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱

تلفن: ۲۲۹۰۲۹۷۵

Atraf.ir



۱۰ جوزف بروسک

تاریخ تولد: ۲۴ مه ۱۹۴۰

تاریخ مرگ: ۲۸ ژانویه ۱۹۹۶

محل تولد: لنینگراد، روسیه

شاعر و جستارنویس

جوایز: برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات (۱۹۸۷)، برنده‌ی جایزه‌ی حلقه‌ی منتقدان آمریکا برای از یک کمتر (۱۹۸۶)، برنده‌ی بورسیه‌ی بنیاد مک آرتور (۱۹۸۱)، برنده‌ی عنوان ملک الشعراء آمریکا (۱۹۹۱)

کتاب‌های شعر: مرثیه‌ای برای جان دان و شعرهای دیگر (۱۹۶۷)، *Velká elegie* (۱۹۶۸)، اشعار (۱۹۷۲)، گزیده اشعار (۱۹۷۳)، جزئی از کلام (۱۹۷۷)، شعرها و ترجمه‌ها (۱۹۷۷)، منظومه‌هایی برای عملیات زمستانی (۱۹۸۱)، به اورانیا، منتخب اشعار: ۱۹۸۵-۱۹۶۵ (۱۹۸۸)، به همین منوال: اشعار (۱۹۹۶)، اکتشاف (۱۹۹۹)

کتاب‌های جستار: از یک کمتر (۱۹۸۶)، نشان (۱۹۹۲)، در باب اندوه و خرد (۱۹۹۵)

www.ketab.ir

♦ فهرست ♦

- سخن مترجم ۱۵ مثل ماهی در شن
- از یک کمتر ۲۳ هر چه بیشتر به خاطر بیاوری ...
- نادر دا ماندلشتام: یک سوگنامه ۵۷ بقایای آتشی بزرگ
- در یک اتاق و نصفی ۶۹ آدم با چه میزانی از جزئیات می سازد؟
- در هوای فاجعه ۱۲۹ چگونه نثر روسیه در قرن بیستم به زوال رفت؟

پیش گفتار

جستار ژانر بازیگوشی است. وقتی دنبال تعریفش می‌گردی بیشتر به جمله‌هایی بر می‌خوری که به جای آن‌که بگویند جستار چیست، از آن می‌گویند که جستار نیست. وقتی می‌خواهند دسته‌بندی‌اش کنند از چهار تا شانزده نوع مختلف جستار را نام می‌برند که همگی مرزهای نیمه‌تراوا دارند و به آسانی درون هم نشت می‌کنند. عواملی از این دست، کنار آمدن با جستار را در فضای خط‌کشی شده‌ی نظریه تا حدودی سخت می‌کنند. به هر حال می‌دانیم که جستار متنی نسبتاً کوتاه است، خلاف مقاله‌ی رسمی لحنی عصاقورت داده و خشک ندارد و نمی‌خواهد به جهانیان یک گزاره‌ی قطعی را ثابت کند. دعوتنامه‌ای است برای خواننده که صمیمی و رها مسیر پرسشگری نویسنده درباره‌ی موضوع را به شیوه‌ی خاص خودش پی بگیرد، در چشم‌انداز شخصی او بساطش را پهن کند،

از پرسش‌های او پرسد و گاه حتی به شک‌های او شک کند. جستار‌ژانر قرن بیست و یکمی نیست اما جستارهای امروزی دنیای تازه‌ی خودشان را یافته‌اند، در فرم‌های خلاقانه و بدیعی ارائه می‌شوند و گاه تجربه‌ی شیرین خواندن رمان‌های پرشور را برای خواننده زنده می‌کنند.

از میان انواع متعدد جستار، جستار روایی را نزدیک‌ترین ژانر به داستان کوتاه می‌دانند. جستار روایی متنی غیرداستانی است که سبکی دلنشین، ساختاری ظاهراً و لنگار، لحنی شبیه زبان شفاهی، و گاهی چاشنی طنز ظریفی دارد و با استفاده از داستان یا ساختار داستانی، روایت نویسنده را از مبحثی که کمتر به آن پرداخته شده، یا با رویکرد و زبان جدیدی عرضه شده، ارائه می‌دهد. به عبارتی، نویسنده‌ی جستار روایی با استفاده از کسوف هنر، فرم لذت‌بخشی می‌آفریند و مضمون مقاله را به گونه‌ای نو و با هدفی مشخص ارائه می‌دهد.

جستار یا essay مانند مقاله یا article متنی غیرداستانی است اما به جای آن که مثل مقاله اطلاعاتی درباره‌ی یک موضوع خاص به خواننده منتقل کند، دیدگاه شخصی نویسنده را درباره‌ی یک یا چند موضوع و با لحنی که اعتماد مخاطب را برانگیزد برایش توضیح می‌دهد. جستارنویس بر اساس تجربه‌ی زیسته‌ی خود، نگاه ویژه‌ای به مفهوم یا رخداد مورد نظرش پیدا کرده، به یک روایت فردی رسیده و با نوشته‌ای صمیمی و صادقانه می‌خواهد موضع و تحلیل خودش را شرح بدهد. به همین دلیل خواندن جستار ما را با طرز فکر، منش یا به اصطلاح صدای نویسنده آشنا می‌کند. بی‌تردید مقاله‌نویس‌ها هم دیدگاهی شخصی درباره‌ی موضوع مقاله‌شان دارند و گاهی آن را با خوانندگان در میان می‌گذارند اما نتیجه‌گیری نوشته‌شان را با استناد به دلایل و شواهد موجود در مقاله سروسامان می‌دهند نه مبتنی بر تجربه، برداشت و روایت شخصی خودشان.

تعبیر شیرین و تأمل‌برانگیز دیگری هم جستار را ترکیبی از اول شخص مفرد و سوم شخص جمع معرفی می‌کند که تجربه‌ی نویسنده را در مسیر جست‌وجو و آزمودن پست و بلند مفاهیم مختلف و ابعاد گوناگون رخدادها به ثبت رسانده و با خوانندگان به اشتراک می‌گذارد. همین معنای جست‌وجوگری است که معادل جستار را برای واژه‌ی essay انتخابی دقیق و قابل دفاع می‌کند. از این منظر، جستار متنی است که خواننده را به شرکت در تکاپوی نویسنده در درک و تحلیل رخدادهای واقعی و مفاهیم مختلف می‌خواند و او را تشویق به یافتن راهی نو برای خواندن متن‌هایی می‌کند که سبک‌های کاملاً متفاوتی دارند.

منطق گفت‌وگویی، جستار را بستر مناسبی برای حضور صداهای دیگر در ساختار نویسنده برای فهم معنا می‌داند؛ صداهایی که می‌توانند موضع نویسنده را به‌الش کشیده و متنی چندصدا خلق کنند. جستارنویس که هشیارانه در گرانگاه جریان‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... زمان خود ایستاده، می‌تواند با اجتناب از قضاوت نهایی و تک‌گویی تمامیت‌خواهانه و پرهیز از سازآرایی صداهای گوناگون به نفع دیدگاه خود، شرکت مؤثر صداهای دیگر را در گفت‌وگوی متن تضمین کند. به خاطر اهمیت ژانر یا گونه‌ی جستار بسیاری از نویسندگان معاصر مانند شاه‌رخ مسکوب، کامران فانی، بابک احمدی و صاحب‌نظران دیگر در نوشته‌هایشان جستار را تعریف کرده‌اند و تفاوت‌های جستار و مقاله را شرح داده‌اند. با مطالعه‌ی نمونه‌های مختلف جستار و خصوصاً جستار روایی درک دقیق‌تری از تعریف جستار روایی خواهیم داشت. خواندن بهترین نمونه‌های هر ژانر نوشتاری هم می‌تواند آشنایی ما را با آن‌ها به تجربه‌ای پربار و خوشایند مبدل کند. به همین دلیل در مجموعه‌ی جستار روایی آثار نویسندگان

شاخص این ژانرها که پیشینه‌ی فرهنگی متفاوتی دارند، به علاقه‌مندان ارائه می‌دهیم و در هر کتاب می‌کوشیم مخاطب را با سبک نوشتاری و صدای منحصر به فرد یک جستارنویس برجسته آشنا و به کشف و بسط روش جدیدی برای ارتباط با متن دعوت کنیم.

درباره‌ی کتاب

می‌گویند اگر دنبال نثر خوب هستی به یک شاعر بگو برایت بنویسد. در کتاب اگر حافظه یاری کند سراغ یک شاعر رفتیم: ایو سیف الکساندروویچ برودسکی، مشهور به جوزف برودسکی. او خودش را شاعری روس و جستارنویسی انگلیسی می‌نامد که پس از تبعید، شهروند آمریکا شد. به زبان روسی می‌نوشت و سپس اشعارش را به انگلیسی ترجمه می‌کرد. از مضمون‌های رایج آثارش می‌توان به تبعید، فقدان، خاطره، وطن، و معنای مرگ و زندگی اشاره کرد. جستارهای برودسکی که معمولاً به انگلیسی نوشته می‌شدند، دریچه‌ای به دنیای اشعار ذهن شاعرانه و خلاقش می‌گشایند. در چند دهه‌ی گذشته، طبق پیش‌بینی جورج لوکاک در آستانه‌ی قرن بیستم، جستار فرهنگی-فلسفی کم‌کم به فرم ادبی معرف دوره‌های انتقالی تبدیل شد؛ دوره‌هایی که در آن‌ها تردید به گستره‌ی بدیهیات و قطعیات پیشین راه پیدا کرد (جان و صورت). اهمیت جستار در زمانه‌ی انتقالی برودسکی از یک سو، و سبک کم‌نظیر نثرش که با معیارهای خود او خوبی‌اش را مرهون دقت، سرعت، و چگالی و ایجاز بیان شاعرانه است (دو جستار)، از سوی دیگر، مجموعه جستارهای برودسکی را درخور تأمل و تأثیرگذار کرده‌اند. جستارهای او هم ما را با فضای یکی از دوران‌های انتقالی از نگاه متفکری که همراه خاطرات سنگینش از یک دنیای فرهنگی به دیگری کوچ کرد، آشنا می‌کنند و هم

با هویت جست‌وجوگری که آن‌ها را روی کاغذ آورده است. همان‌طور که خودش باور داشت، «آدم همان است که از او دریادها مانده. آنچه زندگی می‌نامیم نهایتاً چهل تکه‌ای از خاطرات دیگران است که با مرگ‌مان از هم شکافته می‌شود و به دست هر کس فقط بخشی از تکه‌های اتفاقی و از هم گسیخته‌اش می‌رسد.» (به یاد استفان اسپندر) در این کتاب از مجموعه‌ی جستار‌روایی شما را به تجربه‌ی تکه‌هایی از کیستی یکی از تأثیرگذارترین جستار‌نویسان معاصر دعوت می‌کنیم.

ترجمه‌ی جستار‌روایی توانایی خاصی می‌طلبد که فراتر از مهارت فهم و انتقال متن انگلیسی است. زبان مترجم این جستارها باید به خلق و خوی گفتمانی نویسنده نزدیک باشد یا به آن نزدیک شود تا بتواند مباحث جدی و حال‌وهوای نوشته‌های نویسنده را به لحن شخصی سرخوشانه و گاه مطایبه‌آمیز جستار‌روایی که می‌زند و سهم خواننده را در حظ خواندن متن افزایش دهد. طهورا آیتی دانش‌مختی رشته‌ی ادبیات انگلیسی است و تاکنون کتاب‌های پندوپیداد اثر مارکارت، تیرد مار گران اثر جانث وینترسن، مری را دیده‌اید اثر ساندرا سیسنروس، بابا گایه‌خیم گذاشت اثر دیویراوکا اوگرشیچ و اعلان قرعه‌ی ۴۹ اثر تامس پینچن را به زبان فارسی ترجمه کرده است. او با رعایت امانت در ترجمه، به دقت و ظرافت تمام توانسته روح جستارهای برودسکی را به مخاطب منتقل کند. نشر اطراف با هدف معرفی ژانرهای نگارشی مختلفی که از لحاظ ساختار یا مضمون راهی به روایت دارند، مجموعه‌های گوناگونی را طراحی و تهیه کرده که مجموعه‌ی جستار‌روایی یکی از آن‌هاست.

دبیر ترجمه‌ی اطراف - رؤیا پورآذر

زمستان ۱۳۹۸

...و آن‌گاه که می‌گویی «آینده»
لشکر موش‌ها
از دل زبان روسی بیرون می‌ریزند
و از خاطره‌ی رسیده‌ای
پُرسوراخ شنبه‌تراز پتیر،
تکه‌ای به دندان می‌کنند.
«جزئی از کلام» / جوزف برودسکی

سخن مترجم مثل ماهی در شن

جوزف برودسکی هنوز بیست و چهار ساله نشده بود که به اتهام «انگل اجتماع» در دادگاه مقابل مقامی ایستاد و به این سؤال که «چه کسی شما را در ردیف شاعران قرار داده؟» این‌گونه پاسخ داد «چه کسی من را در ردیف انسان‌ها قرار داده؟» پیش‌تر در ۱۹۶۳ روزنامه‌ای در لنینگراد اشعار او را «ضد شوروی» خوانده بود و همین کافی بود تا دست‌نوشته‌هایش را ضبط و از او بازجویی کنند، دوبار او را به بیمارستان روانی بفرستند و نهایتاً دستگیرش کنند. به جرم «طفیلی بودن» به پنج سال کار اجباری در اردوگاه‌های گولاگ محکوم شد و هجده ماه از دوران محکومیتش را به هیزم‌شکنی و حمل کود گذراند تا این‌که در ۱۹۶۵ پس از اعتراض چهره‌های برجسته‌ی فرهنگی شوروی و بین‌المللی مثل آخمتووا، یوتوشنکو، شوستاکوویچ

و سارتر مجازاتش تخفیف یافت. آنا آخمتووا، شاعر شهیر روس، البته به حماقت کاگب خندیده بود که «عجب بیوگرافی پُروپیمانی دارند برای این رفیق موقرمزمان دست و پا می کنند!» وقتی رونوشت پرجزئیات و مفصل پاسخ های غزا و شجاعانه ی برودسکی به سؤالات بازجویان در محاکمه ای که ذکرش رفت به طور قاچاقی به بیرون مرزهای شوروی درز کرد، او نیز همچون آخمتووا به مظهر مقاومت از راه هنر در برابر حاکمیتی تمامیت خواه بدل شد.

ایوسیف آلکساندریوویچ برودسکی سال ۱۹۴۰ در لنینگراد به دنیا آمد، شهری که از نامش بیزار بود، چرا که هیچ قرابتی میان لنین - به رغم حضور سنگین و طاعون وار تصاویرش - و آن شهر «جان به دربرده» نمی دید. و نه فقط آن شهر که برودسکی کودک و والدینش نیز از محاصره ی لنینگراد و گرسنگی جان به در برده بودند. پدرش عکاس نیروی دریایی اتحاد جماهیر شوروی بود. طبق دستوری «از بالا» مبنی بر ممنوعیت به کارگیری یهودیان در پست های مهم نظامی از کار اخراج شد و اغلب مادرش که مترجم اردوگاه اسرای آلمانی بود خرج خانه را در می آورد. برودسکی که علاوه بر فقر و زندگی در آپارتمان های اشتراکی از کودکی با رفتارهای یهودستیزانه ی معلم ها در مدرسه نیز دست و پنجه نرم کرده بود، در جایی گفته بود مخالفت با سیستم از همان کودکی در ذهنش ریشه دوانده است. نهایتاً در پانزده سالگی ترک تحصیل کرد و پس از آن که موفق نشد وارد مدرسه ی نیروهای زیر دریایی شود، اندکی در کارخانه ی آسیاب کارگری کرد و بعد تصمیم گرفت پزشک شود و در سردخانه ی زندان لنینگراد به دستیاری پزشک قانونی در کالبدشکافی اجساد مشغول شد. کار در

اتاق دیگ بخار کشتی و چند شغل دیگر را هم امتحان کرد. بالاخره حرفه‌ی ادبی‌اش را با شاعری و ترجمه آغاز کرد و همین‌ها بود که به چشم مقامات شوروی «عدول از مشارکت کافی در اجتماع» آمده بود و او را «شاعر نمای شلوار مخملی» خواندند و به او برچسب «انگل مآبی» زدند. در ۱۹۶۰ آنا آخمتووا را ملاقات کرد و پس از آن رابطه‌ی استاد-شاگردی بین این دو برقرار شد. پس از بازگشت از تبعید در ۱۹۶۵ نوشتن را از سر گرفت، اما زمانی که در شوروی بود فقط چهار شعر از او در جُنگ‌های ادبی لنینگراد در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ به چاپ رسید و حتی تا سال‌ها پس از خروجش از شوروی اکثر آثارش یا در خارج از مرزها چاپ می‌شد یا به صورت سامیزدات دست‌به‌دست می‌گشت. اگرچه برودسکی هم به سبب اشعار و هم یهودی بودنش ممنوع‌الخروج بود، مقامات حکومتی نهایتاً در ۱۹۷۲ تصمیم به تبعید او گرفتند و با یک متخصص جرمات روان و عضو آکادمی علوم پزشکی شوروی به نام آندری اسنژنفسکی در این خصوص مشورت کردند. اسنژنفسکی که مستقیماً در سرکوب مخالفان شوروی از راه تشخیص‌های روانشناختی شبه علمی نقش داشت، معمار و مبدع اصطلاح «شیزوفرنی‌گند» بود؛ به این معنا که فرد موردنظر حتی اگر کوچک‌ترین علائم شیزوفرنی را هم نداشته باشد، به تدریج و در آینده به این بیماری مبتلا خواهد شد.

اسنژنفسکی بدون معاینه از نزدیک، برودسکی را مبتلا به همین «بیماری» تشخیص داده و گفته بود «آدم مهمی نیست، می‌توانید ولش کنید برود». این طور شد که در ژوئن همان سال برودسکی را سوار هواپیما کردند و به وین فرستادند، اگرچه پیش‌تر در نامه‌ای از برژنف، دبیرکل کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست، خواسته بود به وی فرصتی

بدهند تا بتواند «در بطن ادبیات روسیه و در خاک روسیه» بماند. برودسکی دیگر هرگز به کشورش بازنگشت.

از اتریش با مساعدت دابلو. ایچ. اودن، شاعر آمریکایی محبوبش، به ایالات متحده نقل مکان کرد و از آن پس در چندین کالج و دانشگاه در آمریکا و بریتانیا از جمله کوینز کالج، کلمبیا، کیمبریج و میشیگان به تدریس ادبیات پرداخت. مدارک افتخاری دکترای دانشگاه‌های ییل و آکسفورد و بعدتر سیله‌سیا به‌سویش سرازیر شد و سرانجام در سال ۱۹۸۷ به‌خاطر از یک کمتر (مجموعه جستاری که جستارهای پیش‌رو از آن انتخاب شده) جایزه‌ی نوبل ادبیات را از آن خود کرد. همزمان نیز برای نخستین بار اشعارش به‌صورت قانونی در روسیه به چاپ رسید. سال ۱۹۹۱ که به مقام ملک الشعرای ایالات متحده رسید، فهرست کتاب‌های افتخاراتش تکمیل شد. البته این موارد مضاف بر روابط گسترده‌ای که با ناشران بزرگ و شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی آمریکا داشت طبعاً بخشی از حرف‌وحديث نبود و بسیاری او را به اتهام «ثروت‌اندوزی» تحت فشار قرار دادند.

برودسکی زمانی پا به خاک آمریکا گذاشت که دانشجویان چپ‌گرا در اعتراض به جنگ ویتنام و محافظه‌کاری فرهنگی به پا خاسته بودند، جنبش حقوق مدنی در اوج خود بود و مخالفت با سیستم و احساسات ضدآمریکایی به ارزش بدل شده بود. از طنز روزگار، برودسکی که خود نمونه‌ی تمام‌عیار یک نویسنده‌ی معترض بود و بهای سنگینی برای مخالفتش با سیستم پرداخته بود، کوچک‌ترین همدلی‌ای با جنبش‌های چپ نداشت و در میان روشنفکران چپ غربی نیز تک افتاد، چرا که معتقد بود اگرچه ایالات متحده به‌لحاظ سیاسی بد است، شوروی بدتر است.

ویلیام وِڈزُورث، شاعر آمریکایی، نیز نقل کرده که در دهه‌ی هشتاد
برودسکی در جواب دانشجویی که نظرش را درباره‌ی سرکوب چپ‌ها
در آمریکای مرکزی پرسیده بود و آن را با سرکوب در اروپای شرقی
مقایسه کرده بود، فقط یک جمله گفته بود «آن‌جا برای من پیشیزی
اهمیت ندارد.» به‌زعم وِڈزُورث، برودسکی بیشتر ملهم از سنت
لیبرالیسم کلاسیک انگلیسی بود؛ سنتی که مبتنی بر فرد و ارزش ذاتی
و حقیقت فردیت بشر است و اصلاً یکی از دلایل جذابیت آمریکا نیز
برای برودسکی سنت آمریکایی «فردگرایی زمخت» بود که در رابرت
فراست تجلی یافته بود. آزادی فرد، جهان‌بینی اگزیستانسیالیستی و
تجربیات شخصی ارزش‌هایی بود که برودسکی را از زادگاهش رانده بود
و به هیچ قیمتی حاضر به معامله بر سر اصولش نبود. استقلال فکری
هم البته در میان همین اصول بود و مخالفتش با ایدئولوژی حاکم بر
شوروی به معنای سرسپردگی مطلق به همه‌ی ارزش‌های جهان غرب
نبود؛ در مصاحبه‌ای گفته بود «انسان سنگ نیست به هیچ هدف وجود
داشته باشد. مسئله همواره این است که برای چه زندگی می‌کنیم.
می‌دانم که پاسخ را در غرب نخواهم یافت... [این‌جا] انگار آدم‌ها
محض خرید کردن، زندگی می‌کنند. تنها راه این است که در حاشیه
بمانی و زیاد درگیر نشوی - منظورم همان خرید کردن است.» و به
تعبیر دیگر، همان‌طور که استیون اسپندر، شاعر انگلیسی، می‌گوید
«نباید تصور کرد [برودسکی] لیبرال یا حتی سوسیالیست است.
او با حقایق تلخ و ناخوشایند سروکار دارد و واقع‌گراست، آن هم از
معذب‌کننده‌ترین و معذب‌ترین نوعش. از آن افکار خوب و قشنگی
ندارد که شما مایلید داشته باشد. اما کاملاً صادق است و مؤمن و
نترس و بی‌غل و غش. هم عشق می‌ورزد هم نفرت.»

البته محافظه کاری برودسکی محدود به دیدگاه سیاسی اش نبود؛ در ادبیات نیز هر نوآوری ای را بر نمی تابید و برای مثال شعر آزاد را سرسختانه رد می کرد. به شعر و ادبیات نگاهی آرمانی داشت و شعر را «هدف غایی نوع بشر» می دانست؛ به طور کلی می توان گفت برودسکی همواره دل مشغول مسئله ی زبان بود. می گفت «من به زبان روسی تعلق دارم» و همزمان دلش رضا نمی داد از پدر و مادرش به روسی روایت کند، چرا که معتقد بود «به روسی نوشتن از آنان به اسارت شان تداوم می بخشد» و ترجیح می داد زبان انگلیسی منزلگاه رفتگانش باشد. تازه اگر هم به روسی می نوشت بیهوده بود، چون در زادگاهش روی انتشار به خود نمی زدید. زبان روسی را در به وجود آوردن آنچه «شراجماعی عریان» می خواند مقصر می دید، چون باور داشت «معادباوری انقلابی» در بطن این زبان جای گرفته است؛ روسی را زبان «مدینه ی فاضله» و به تبع آن واجد ذهنیتی بن بست دار می دانست. و اگرچه وقتی به انگلیسی می نوشت می دید اندک خاطراتش برایش مانده «گنگ تر» می شود، آن را نوعی مبارزه یا دست کم عدم خدمت به پیشبرد منافع حاکمیت می پنداشت و همین برایش کافی بود.

از میان جستارهای کتاب از یک کمتر، دو جستار ادبی و دو جستار حسب حال برای این کتاب از مجموعه ی جستارهای روایی نشر اطراف انتخاب شده است. «نادژدا ماندلشتام: یک سوگنامه» و «در هوای فاجعه» درباره ی دو شخصیت و نویسنده ی بزرگ روس نادژدا ماندلشتام و آندری پلاتونوف است و نویسنده در هر دوی این جستارها به طور کلی تر به وضعیت صحنه ی ادبی شوروی پس از انقلاب اکتبر نیز می پردازد. «از یک کمتر» شرح زندگی و زمانه ی نویسنده

در شوروی از زبان خود اوست و در جستار آخر «در یک اتاق و نصفی» روایت نویسنده را از زندگی پس از تبعید، تأملاتش درباره‌ی والدین و ارتباط او با گذشته و خاطراتی که برایش به جا مانده می‌خوانیم. نویسنده در تبعید روایت می‌کند و حالا فقط او مانده با حافظه‌ی ناهمساز و خاطرات نامنسجم و گریزپایش. برودسکی که هم در وطن خویش غریب بود و هم در تبعید آن‌طور که در شعری گفته «مثل ماهی در شن»، در جستارهای پیش رو از هزارتوهای حافظه می‌گذرد نه از سر حس بی‌حاصل و رختناک نوستالژی یا برای تحلیل پیچیدگی‌های ناخودآگاه که اعتقاد چندانی به آن ندارد؛ بلکه از آن رو که فکر می‌کند «اگر جایگزینی برای عشق وجود داشته باشد، خاطره است.»

برودسکی سال ۱۹۹۶ اثر حمله‌ی قلبی در نیویورک درگذشت و با تصمیم همسرش در گورستان منسکله‌ی ونیز به خاک سپرده شد.

فهرست منابع

Pennick, D. (December 20, 2010). "Gulag Lite". The New Yorker. Retrieved 21 October 2019.

Polukhina, V. (n.d.). Thirteen Ways of Looking at Joseph Brodsky. Retrieved October 21, 2019, from <https://www.wordswithoutborders.org/article/thirteen-ways-of-looking-at-joseph-brodsky>.

Markstein, E. (2019, July 3). Man Is Not a Rock. Retrieved October 21, 2019, from <https://thebaffler.com/ancestors/man-rock>.

Joseph Brodsky. (n.d.). Retrieved October 21, 2019, from <https://www.poetryfoundation.org/poets/joseph-brodsky>.